



An Examination of Galen Strawson's View on Free Will and its Criticisms

Taybeh Gholami (corresponding author)

PhD student, University of Qom

Email: s.gholami69@gmail.com

Dr. Zahra Khazaei

Professor, University of Qom

Abstract

In daily life, humans adopt their responsibilities with a sense of freedom and choice, but in a world where deterministic laws prevail, this adoption faces challenges. This conflict comes from the belief in a free image of human being. Questions arise as to how humans can be free in coercion and how their will can act freely? If humans have their own free will, this creates their responsibility. But if humans cannot be free, why should they be blamed or praised based on their behavior? Also, in the absence of human free will, the need for moral, legal, and social concepts is challenged. From the perspective of skeptical philosophers such as Galen Strawson, free will and consequently moral responsibility are impossible. Given his fundamental argument, he is skeptical about the possibility of free will. He argues that free will can be possible if the individual is their own essential cause, but the individual is not their own essential cause. This article tries to examine and criticize Galen Strawson's view of freedom from an analytical-descriptive perspective.

Keywords: free will, moral responsibility, essential cause, fundamental argument





بررسی دیدگاه گلن استراسون درباره مسئله اراده آزاد و نقدهای آن

طیبه غلامی

دانش آموخته دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم

Email: s.gholami69@gmail.com

زهرا خزاعی

استاد دانشگاه قم

چکیده

انسان در زندگی روزانه‌اش با احساس آزادی و انتخاب مسئولیت‌های خود را به عهده می‌گیرد، اما در یک جهانی که قوانین جبری حاکمند، این انطباق مشکلاتی ایجاد می‌کند. این تضاد با تصویر از انسانی مختار و آزاد به وجود می‌آید. سؤالاتی مطرح می‌شود که چگونه انسان در جهان جبری مختار باشد و چگونه اراده‌اش آزادانه عمل کند؟ اگر اختیار انسان لحاظ نشود، او چگونه مسئول اعمال خود باشد؟ این مسئله باعث پیچیده شدن مسئولیت‌پذیری انسان می‌شود. اگر انسان اختیار نداشته باشد، چرا باید بر اساس رفتارهای خود سرزنش یا تحسین شود؟ همچنین، در صورت عدم اختیار انسان، ضرورت وجود قوانین اخلاقی، حقوقی، و مفاهیم جمعی مطرح می‌شود که باز هم این موضوع تناقضاتی ایجاد می‌کند. از منظر فیلسوفانی شک‌گرایی همچون گلن استراسون اراده آزاد و به تبع آن مسئولیت اخلاقی ناممکن است. وی با توجه به استدلال بنیادین خودش نسبت به احتمال وجود اراده آزاد دچار شک و تردید می‌شود؛ زیرا او اراده آزاد را در صورتی ممکن می‌داند که فرد علت بالذات خودش باشد، در حالی که او انسان را علت بالذات خودش نمی‌داند. در این مقاله سعی شده، تا با نگاهی تحلیلی - توصیفی به، به بررسی دیدگاه گلن استراسون درباره مسئله اراده آزاد پرداخته شود و سپس دیدگاه وی را به بوته نقد کشاند.

واژگان کلیدی: گلن استراسون، اراده آزاد، مسئولیت اخلاقی، علت بالذات، استدلال بنیادی.

مقدمه

از قرن بیستم تاکنون، نظریه‌های مختلفی همچون اختیارگرایی،^۲ سازگارگرایی^۳ و جبرگرایی^۴ در باب مسئله جبر و اختیار ارائه شده است. در این میان عده‌ای نیز درباره واقعیت اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی دچار شک و تردید شدند و همگی این احتمال را که انسان‌ها اراده آزاد ندارند، جدی گرفته‌اند، لذا آنان اعتقاد دارند انسان‌ها در مقابل اعمالی که از آنان سر می‌زند، مسئولیت اخلاقی ندارند و مستحق سرزنش یا ستایش نیستند.

در سال‌های اخیر چندین فیلسوف که در مورد جبرگرایی نیز لادری^۵ هستند، بحث‌هایی برای شک-گرایی اراده آزاد یا شک‌گرایی در مورد مسئولیت اخلاقی ارائه داده‌اند؛ به‌طور مثال: درک پر بوم،^۶ گلن استراسون،^۷ سال اسمیلانسکی^۸ نیل لوی^۹ و ریچارد دابل^{۱۰} را می‌توان نام برد. هر کدام از این فیلسوفان برای اثبات مدعای خویش، استدلال‌های مختلفی ارائه داده‌اند. مهمترین استدلالی که در این مقاله نیز اهمیت ویژه‌ای دارد، استدلالی است که گلن استراسون در این باب مطرح می‌کند. گلن استراسون یک ناممکن‌گرا^{۱۱} است؛ وی برخلاف جبرگرایان که باور داشتند این سه فرضیه درست است: ۱- اراده آزاد با جبرگرایی سازگار نیست؛ ۲- اراده آزاد وجود ندارد؛ ۳- بنابراین جبرگرایی درست است. او معتقد بود اختیار در معنای اختیار باورانه‌اش ناممکن است، حال چه جبرگرایی درست باشد، چه نباشد. وی برای بیان این مطلب، استدلالی را مطرح کرد که مورد توجه بسیاری از شکاکان قرار گرفت. در ادامه به استدلال او و دیدگاهش درباره اراده آزاد خواهیم پرداخت.

2- libertarianism

3- compatibilism

4- determinism

5- Agnosticism.

6- Perboom, *The Oxford Handbook of Moral Responsibility*, 86.

7- Strawson, "Your Move: The Maze of Free Will", 2.

گلن استراسون (متولد ۱۹۵۲) فیلسوف تحلیلی و نقاد ادبی بریتانیایی است که اصلی‌ترین تمرکز او در زمینه فلسفه ذهن، متافیزیک (شامل اراده آزاد، پان‌روان‌گرایی، مسئله ذهن-بدن و خود) است. او پسر فیلسوف پی. اف. استراسون است. وی در دانشکده فلسفه دانشگاه نگراس، واقع در آستین تدریس می‌کند و قبل از آن سال‌ها در دانشگاه ردینگ، دانشگاه شهر نیویورک و دانشگاه آکسفورد تدریس کرده است، از جمله کتاب‌های وی می‌توان به کتاب زیر اشاره کرد:

The Self: Essays in Metaphysics, Real Materialism and Other Essays, *Mental Reality: An Introduction to the Philosophy of Mind*, *The History of Theories of Meaning*, *The Evident Connexion: Hume on Personal Identity*,...

8- Smilansky, *Free Will and Illusion*, 50.

9- Levy, *Hard Luck: How Luck Undermines Free Will and Moral Responsibility*, 110.

10- Double, *The Non-Reality of Free Will*

11- impossibilist.

استراسون بر این باور است که اراده آزاد و در نهایت مسئولیت اخلاقی، مفهومات بی‌ربطی هستند؛ چون آزاد بودن به معنای واقعی و با هدف مسئول نهایی اخلاقی بودن، نیازمند این است که ما مسبب وجود خودمان باشیم که این امر امکان‌پذیر نیست و هر عملی از انسان سرمی‌زند و هرچه هست، در نهایت محصول عواملی هستند که در ورای کنترل انسان قرار دارد و لذا بر اساس مفهوم بنیادی استحقاق که انسان را واقعاً مستحق تحسین یا سرزنش می‌کند، انسان هرگز مسئول رفتارهای خودش نیست؛ به همین منظور، گلن استراسون استدلال بنیادی^{۱۲} مشهورش را علیه مسئول بودن نهایی اخلاقی انسان مطرح می‌کند. او استدلال می‌کند که چون ما علت خودمان نیستیم، نمی‌توانیم به‌طور واقعی و نهایی مسئول اخلاقی رفتارهایمان نیز باشیم.

استدلال استراسون بر دو پایه استوار است:

- ۱- آزادانه عمل کردن به این معنی است که فرد به شیوه‌ای عمل کند که بتوان گفت واقعاً از نظر اخلاقی مسئول عملش است؛
 - ۲- برای اینکه فرد واقعاً از نظر اخلاقی مسئول عملش باشد، باید حداقل در برخی از موارد، در حقیقت مسئول دلایلی باشد که منجر به انجام آن عمل می‌شود.^{۱۳}
- استراسون با توجه به این معیار، اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی را رد می‌کند؛ زیرا او بر این باور است که این ملاک، از آن جهت غیرممکن است که نیازمند این است که عامل واقعاً مسئول یا خود-متعین^{۱۴} باشد؛ درحالی‌که باورها و امیال شخص است که عمل او را می‌سازد، از این‌رو، غیرممکن است شخص علت دلایل خودش باشد؛ زیرا برای داشتن دلایلی که فرد مسئول آن باشد، به تسلسل نامحدودی از دلایلی نیاز دارد که فرد برای هر انتخابش به آن نیازمند است؛ به همین دلیل، شخص گرفتار یک تسلسل بی‌پایان می‌شود که هرگز به جایی ختم نمی‌شود؛ بنابراین خود-متعین بودن شخص و مسئولیت اخلاقی او نیز غیرممکن است و با تعریفی که استراسون از اراده آزاد می‌دهد، هیچ عاملی هرگز آزادانه عمل نمی‌کند.
- استراسون در خلال بحث، چندین بار گفته‌های استدلال بنیادی را بیان کرده و جزئیات آن را بیشتر توضیح می‌دهد. او معتقد است که استدلال بنیادی را نمی‌توان به راحتی رد کرد؛ چون ایده‌ای که انسان علت خود^{۱۵} است، باوری رایج بوده و در فهم ما از مسئولیت اخلاقی جایگاه ویژه‌ای دارد.

12- Basic Argument.

13- Strawson, *Freedom and Belief*, 4.

14- self-determined.

15- *causa sui*.

مقاله حاضر با هدف ارائه دیدگاه گلن استراسون درباره اراده آزاد آغاز شده و سپس به بررسی مناقشه‌هایی که در مقابل نظریه او قرار دارد، می‌پردازد. در این راستا، تلاش شده تا ابتدا مفاهیم اصلی نظریه وی درباره مسئله اراده آزاد مطرح شود و سپس به نقدها و چالش‌های مطرح شده نسبت به این دیدگاه پرداخته شود.

۱. دو شرط^{۱۶} آزادی و مسئولیت اخلاقی

آیا ما به عنوان عاملان عاقل همیشه آزادانه عمل می‌کنیم؟ آیا ما همیشه از نظر اخلاقی مسئول اعمال و انتخاب‌های خود هستیم؟ آیا بین عملی که آزادانه انجام می‌گیرد و مسئول بودن اخلاقی ما رابطه‌ای وجود دارد؟ این‌ها برخی از سؤالات اساسی است که به بحث اراده آزاد مربوط می‌شود. بحث درباره اراده آزاد پیچیده است، چرا که از یک طرف انسان خودش را مسئول اعمال و رفتارهای خود می‌داند؛ و از طرف دیگر با توجه به حقایقی که در جهان طبیعت می‌بیند، خودش را مجبور تصور کرده و گمان می‌کند که از خود هیچ اختیاری ندارد. آیا این دو دیدگاه قابل سنجش و ارزیابی هستند؟ آیا فرضیات ما در مورد یکی، دیگری را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد که یا باید کنار گذاشته شود یا حذف شود؟

گلن استراسون ادعا می‌کند که تعریف اراده آزاد غیرممکن است، اما شاید بتوان از آن تعریف پدیدارشناسانه‌ای^{۱۷} ارائه کرد، مثلاً: همان‌طور که انسان می‌داند وجود مربع مستدیر غیرممکن است؛ اما می‌تواند آن را چنین تعریف کند: شکلی مستطیل مانند، دارای خطوطی به شکل متساوی‌الاضلاع، دارای زوایای مساوی، سطحی چهارگوش و... است؛ مردم هم نمی‌توانند باور کنند که اراده آزاد ندارند و مسئولیت واقعی یا نهایی اعمالشان را برعهده ندارند؛ به همین منظور استراسون بیان می‌کند هنگامی شخص، عامل آزاد است که بتواند واقعاً مسئول اقدامات خودش باشد.^{۱۸} وی ادعا می‌کند که اگر شخص بتواند واقعاً مسئول خودش باشد، می‌تواند سزاوار سرزنش یا پاداش نیز باشد.^{۱۹}

استراسون این مسئولیت اخلاقی را که از آن سخن می‌گوید، به یاری افسانه‌ای باستانی^{۲۰} این‌گونه بیان

16- Requirements.

17- phenomenology.

18- Strawson, *Freedom and Belief*, vi

19- Ibid.

Strawson, "Free Agent," 361.

Strawson, "Consciousness, Free Will, and the Unimportance of Determinism," 9.

۲۰- گلن استراسون در کتابش به نام «ارتباط آشکار: هیوم در مورد هویت شخصی» (The Evident Connexion: Hume on Personal Identity) از افسانه‌ای باستانی به نام «افسانه اریستوفانی» (Platonic Myth of Er) سخن می‌گوید که این افسانه از کتاب «جمهوری» افلاطون گرفته شده و داستان مردی

می‌کند: «نوعی مسئولیت است که اگر شخص آن را دارا باشد، به نظرش منطقی است که فرض کند این حکم عادلانه است که بعضی اشخاص با عذابی (ابدی) در جهنم مجازات می‌شوند و دیگران در بهشت، پاداشی سعادتمندانه (ابدی) بگیرند. تأکید بر «منطقی بودن» مهم است، چون مطمئناً شخص مجبور نیست که به هیچ‌کدام از روایات افسانه‌ای بهشت و جهنم باور داشته باشد تا نوعی از مسئولیت اخلاقی واقعی یا نهایی‌ای را که استفاده می‌کند، بفهمد یا باور کند. احتمالاً راه ساده‌تر برای انتقال این نکته، این است که بگوییم اگر پاداش و مجازات بدون هیچ‌گونه توجیه واقع‌گرایانه، عادلانه باشد، پس مسئولیت اخلاقی واقعی و نهایی وجود دارد.»^{۲۱}

از نظر استراسون وقتی شخص در اعمالش آزاد باشد و مسئولیت اخلاقی اعمالش را نیز بر عهده داشته باشد، شخص دارای اراده آزاد و مسئولیت اخلاقی خواهد بود. استراسون در کتاب باور و آزادی^{۲۲} بیان می‌کند که کلمه «آزادی» با عبارت «واقعاً مسئولانه» می‌تواند به جای یک‌دیگر به کار روند.^{۲۳} وقتی با سؤالاتی درباره آزادی چیست و آیا می‌توانیم اراده آزاد داشته باشیم یا نه، برخورد می‌کنیم، به این سؤال می‌رسیم که مسئولیت واقعی چیست و آیا ما واقعاً مسئول اعمالمان هستیم یا واقعاً سزوار ستایش یا سرزنش هستیم؟. استراسون ادعا می‌کند برای اینکه فرد حقیقتاً از نظر اخلاقی مسئول انجام عملی باشد، دو معیار باید رعایت شود:

۱. عمل A باید متعلق به دسته‌ای از اعمال عقلی باشد که دلیلی برای انجام آن وجود داشته باشد (بالعکس رفتارهای رفلکسی یا رفتارهای عادی بی‌تفکرانه).^{۲۴} نکته‌ای که ذکر آن در اینجا حائز اهمیت می‌باشد، این است که به‌طور کلی هر عملی که انجام می‌گیرد، هدفی را دنبال می‌کند، پس عمل A نیز به دنبال هدفی شکل می‌گیرد. این نکته‌ای است که استراسون به آن تأکید زیادی نمی‌کند، اما این امر مورد توجه فیلسوفان اخلاق قرار می‌گیرد. کسلی^{۲۵} در این باره می‌گوید: «هنگامی که شخص عملی را غیراختیاری انجام می‌دهد، هدفی را دنبال نمی‌کند و ما نیز تمایل نداریم که او را مسئول عملش بدانیم و عواقب آن را به

به نام اریستوفان را روایت می‌کند که به دنیای پس از مرگ سفر می‌کند و شاهد تجربیات روحی و اخلاقی افراد در آنجا می‌شود. از دیدگاه استراسون، این افسانه به عنوان یک ابزار نمادین استفاده می‌شود تا نشان دهد که هر فردی در جهان این روح یا وجدان جهانی را در خود دارد و از این روح مشتقاتی چون مسئولیت اخلاقی نهادینه می‌شود. این افسانه نشان می‌دهد که انسان در واقعیت، به عنوان یک جزء از جهان، مسئولیتی برای روند و تکامل اخلاقی وجود جهان دارد و این مسئولیت از وجدان یا روح جهانی ناشی می‌شود.

21- Strawson, "Free Agent," 361.

22- Ibid.

23- Strawson, "Consciousness, Free Will, and the Unimportance of Determinism," 9.

24- Strawson, *Freedom and Belief*, 4.

25- Eli Benjamin Kelsey.

شخص نسبت دهیم، مثلاً شخصی ضربه‌ای را به توپ وارد می‌کند و توپ به جای آنکه در دروازه قرار بگیرد، ناخواسته به سر و صورت فرد دیگری برخورد می‌کند. در این حالت هیچ فرد عاقلی شخص را مسئول این عمل نمی‌داند؛^{۲۶} به همین دلیل استراسون نیز صرفاً به اعمالی توجه می‌کند که شخص به طور عمدی و با داشتن دلایل، آگاهانه آنها را انجام می‌دهد.

۲. معیار دوم استراسون نسبتاً پیچیده‌تر از معیار اول است. استراسون ادعا می‌کند که اگر فردی عمل A را انجام دهد، باید در اعمالش، خود-متعین باشد، اگر که واقعاً مسئول آن باشد؛ زیرا لازمه مسئولیت واقعی آن است که فرد خود-متعین باشد.^{۲۷} بنابراین به گفته استراسون شخصی که می‌خواهد در اعمالش خود-متعین باشد، باید به دلایل خود برای انجام عملش نیز خود-متعین باشد. این فرد باید دلایل زیادی برای هر انتخابش داشته باشد و اینجاست که آزادی فرد متوقف می‌شود. اگر شخص در دلایلش نیز خود-متعین باشد، پس ممکن است که در اعمالش هم خود-متعین باشد. از این رو، او می‌تواند مسئولیت اعمالش را نیز برعهده بگیرد؛ اما اگر به دلایل خودش، خود-متعین نباشد، نمی‌تواند به روشی عمل کند که واقعاً از نظر اخلاقی مسئول کارهایش باشد. حال این سؤال مطرح است که چگونه شخص می‌تواند در دلایلش، خود-متعین باشد؟

در نگاه استراسون، شخص زمانی می‌تواند خود-متعین باشد که واقعاً مسئول چگونگی حالات خودش باشد. باید علت وقوع جنبه‌های ذهنی، به همان شکلی که هست، باشد و حتی باید آگاهانه و آشکارا انتخاب کرده باشد که از این نظر هم باید به حالتی درآید که هست و باید به همراه علت وقوع حالتی که هست، موفقیت هم بدست آورده باشد.^{۲۸}

۲. غیرممکن بودن خود-تعیین بخشی^{۲۹}

استراسون معتقد است که نوعی از خود-تعیین بخشی که لازمه مسئولیت اخلاقی است، غیرممکن است، زیرا عامل نمی‌تواند نویسنده دلایل خود باشد؛ زیرا اصول انتخابی،^{۳۰} ترجیحات، ارزش‌ها، تمایلات، ایده‌آل‌ها و... شخصیت ذهنی فرد را تشکیل می‌دهد و انتخاب‌های شخص از این طریق ساخته

26- Kelsey, "Freedom and Forfeiture: Responding to Galen Strawson's Basic Argument", 8.

27- Strawson, "Free Agent," 361.

28- Strawson, "The Unhelpfulness of Indeterminism," 153.

29- Self-determination.

30- principles of choice.

می‌شود.^{۳۱} علاوه بر این، اصول انتخابی که استراسون از آن سخن می‌گوید، شامل باورها و امیالی می‌شود که توضیحاتی را درباره چگونگی انتخاب یک فرد ارائه می‌دهد و همچنین توضیح می‌دهد که چرا یک فرد فلان عمل را بر اساس دلایلش انجام می‌دهد؛ پس اعمال عقلانی که فرد انجام می‌دهد، بر اساس امیال و باورهایش ارزیابی می‌شود.^{۳۲}

از آنجا که دلایل یک عامل، از هر عمل عقلانی‌ای که فرد انجام می‌دهد، توضیح کاملی ارائه می‌دهد، تنها راهی که یک عامل می‌تواند مسئول اعمال خودش باشد، این است که در باورها و امیالش خود متعین باشد؛ اما استراسون فکر نمی‌کند که یک عامل می‌تواند مسئول باورها و امیالش شود. حال سؤال این است که چرا استراسون عامل را مسئول باورها و امیالش نمی‌داند؟ همان‌طور که گفتیم استراسون معتقد است که عامل نمی‌تواند مسئول باورهایش باشد و کسی هم نمی‌تواند انتظار داشته باشد یا حتی تمایل داشته باشد که در باورهایش خود متعین باشد، زیرا هدف اصلی از باور داشتن این است که با واقعیت مطابق باشد، به این معنا که آن باور درست باشد؛ پس اگر می‌خواهیم باورهایمان واقعی باشد، باید آن باور مطابق با واقعیت باشد؛ به همین منظور نمی‌خواهیم باورهایمان به وسیله هر چیز دیگری غیر از واقعیت، حتی خودمان تعیین شود؛ حتی اگر این امکان وجود داشت که ما در باورهایمان خود متعین بودیم، این راه غیرجذابی برای به دست آوردن باورهایمان بود، چون ما می‌توانیم باورهای کاذبی هم برای خودمان بسازیم. بنابراین، همیشه نگران خواهیم بود که آیا باورهایمان با واقعیت تطبیق دارد یا نه.^{۳۳}

همان‌طور که استراسون ذکر می‌کند: «ما نمی‌خواهیم با هیچ چیزی تعیین شویم تا آنجا که به شکل-گیری باورهایمان (و حتی محتویاتشان) مربوط می‌شود، و نه ما می‌خواهیم با توجه به محتویات باورهایمان خودتعیین باشیم و نه فکر می‌کنیم که هستیم».^{۳۴} اگر ممکن بود که ما در باورهایمان خود متعین باشیم، قطعاً ما باورهایمان را مشابه آنچه که از واقعیت گرفته شده بود، انتخاب می‌کردیم. ما فقط باورهایی را قبول می‌کنیم که برگرفته از واقعیت باشد و تمام باورهای ما باید ریشه در واقعیت داشته باشند. بنابراین نمی‌توانیم در باورهایمان که دلایل ما را می‌سازند، خود متعین باشیم.

در پاسخ به این سؤال که چرا امیال نمی‌توانند خود متعین باشند؟ باید گفت، استراسون ادعا می‌کند که شخص تا حدی بر امیال خود تسلط دارد، اما نه به حدی که بتوان گفت شخص در امیالش خود متعین

1. Strawson, "Your Move: The Maze of Free Will," 31.

2. Strawson, "Free Agent," 361.

3. Strawson, "Free Agent," 361.

4. Strawson, "The Bounds of Freedom," 443.

است. اگر شخصی واقعاً مسئول اعمالش باشد، امیال، ارزش‌ها و... انتخاب‌های فرد را می‌سازد که کاری را انجام دهد، پس باید واقعاً مسئول اعمالی باشد که توسط این امیال انتخاب کرده و فرد واقعاً در صورتی می‌تواند مسئول این انتخاب از امیالش باشد که فرد آن را به شکل منطقی، آگاهانه و عمدی ایجاد کند، اما فرد نمی‌تواند این کار را انجام دهد، مگر اینکه شخص بر اساس ارزش‌ها و اولویت‌های خود انتخاب کند که قبلاً آن امیال را داشته باشد.^{۳۵} به عبارت ساده‌تر، حتی اگر یک روش قانونی وجود داشته باشد که در آن عامل بتواند بگوید که امیالش را انتخاب کرده است، انتخاب‌هایی که این امیال را تعیین خواهند کرد، خودشان در پرتو میل‌هایی خواهند بود که عامل قبلاً انتخاب کرده است. عاملی که به دنبال خود-تعیین-بخشی از طریق انتخاب امیالش است، در برابر همان مشکلاتی قرار می‌گیرد که عامل در خود-تعیین-بخش بودن، خودش گرفتار شد؛ به عبارت بهتر، چه عامل در امیال و باورهایش خود-تعیین-بخش باشد، چه در دلایل منجر به عملش، خود-تعیین-بخش باشد، در هر دو صورت، عامل با مشکلاتی مواجه می‌شود که نمی‌تواند علت خودش باشد.

۳. استدلال بنیادی

همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، استراسون با استفاده از استدلال بنیادی (یا برهان پایه) در نظر دارد اثبات کند که ما هرگز نمی‌توانیم به طور واقعی و نهایی برای رفتارهای خودمان مسئولیت اخلاقی داشته باشیم. بر اساس این برهان، فرقی نخواهد داشت که جبرگرایی درست باشد یا غلط؛ «چه جبرگرایی درست باشد چه غلط، در هر صورت این استدلال برقرار است؛ حتی اگر ویژگی علت خود بودن برای خدا مجاز باشد، نمی‌توان به گونه‌ای معقول برخورداری انسان‌های عادی از آن را فرض گرفت».^{۳۶}؛ اگر جبرگرایی نادرست باشد، در نتیجه عوامل باید ناشی از تصادف یا شانس باشد، اما شخص نمی‌تواند مسئول اعمال شانس‌ی یا تصادفی باشد. بنابراین، این نکته که جبرگرایی درست باشد یا غلط، به شخص هیچ کمکی نمی‌کند که در نهایت مسئول اخلاقی عملش باشد. علاوه بر این، حتی اگر شخص فکر کند مکانیک کوانتوم باعث ردّ جبرگرایی شده است، در نتیجه انسان می‌تواند مسئول خودش باشد و باز هم همان مسئله شانس و تصادف پیش خواهد آمد؛ بنابراین با ردّ جبرگرایی نیز باز هم انسان دارای اراده آزاد و در نهایت مسئولیت اخلاقی نخواهد داشت.^{۳۷} این برهان به روش‌های مختلفی توسط استراسون مطرح شده که در اینجا به سه نوع از

35- Strawson, "The Impossibility of Moral Responsibility," 15-16.

36- Strawson, "The Bounds of Freedom," 443.

37- Strawson, "Consciousness, Free Will, and the Unimportance of Determinism," 3-27.

استدلال و ایده اصلی او به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

الف) هیچ چیز نمی‌تواند علت خودش باشد (یعنی هیچ چیزی علت و سبب خودش نیست)؛

ب) برای اینکه واقعاً شخص مسئولیت اخلاقی رفتارش را داشته باشد، حداقل در برخی از جنبه‌های حساس و مهم ذهنی‌اش باید علت خودش باشد؛

ج) بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند حقیقتاً یا نهایتاً مسئول اخلاقی خودش باشد.^{۳۸}

استرسون این برهان را به این طریق گسترش می‌دهد:

۱. علاقه داشتن به عمل آزاد، ما به رفتارهایی علاقه داریم که دلیلی برای انجام آن وجود داشته باشد

(بالعکس رفتارهای رفلکسی یا رفتارهای عادی بی‌تفکرانه)؛

۲. وقتی کسی به دلیلی کاری را انجام می‌دهد، آنچه از او سر می‌زند، از نظر ذهنی، تابعی از چگونگی

وجود اوست (این رفتار هم‌چنین از قد، شخصیت، قدرت بدنی او، امکان و زمان و غیره هم تابعیت می‌-

کند؛ اما هر وقت که مسئولیت اخلاقی مورد سؤال است، عوامل ذهنی اهمیت اساسی دارد)؛

۲. بنابراین اگر شخص بخواهد برای چگونگی رفتارهایش واقعاً مسئولیت داشته باشد، حداقل در

برخی از جنبه‌های ذهنی، باید واقعاً مسئول چگونگی وجود خودش باشد؛

۴. اما برای اینکه شخص در هر جنبه ذهنی، واقعاً مسئول چگونگی حالت خودش باشد، باید علت

وقوع آن جنبه ذهنی، به همان شکلی که هست، باشد و از این نظر، موضوع فقط این نیست که شخص تنها

باید علت وقوع خودش به حالتی که هست باشد، بلکه باید آگاهانه و آشکارا انتخاب کرده باشد که از این

نظر، به آن وضعی درآید که هست و باید با علت وقوع بودن وضعی که هست، موفقیت هم بدست آورده

باشد؛

۵. کسی واقعاً نمی‌تواند به خودش بگوید که آگاهانه و مستدلانه طوری انتخاب کند تا از جنبه ذهنی

به حالتی درآید که هست، مگر اینکه او از نظر ذهنی، قبلاً وجود داشته باشد و از قبل به مقدار اصول

انتخابی اولیه (P1) - یعنی ارجحیت‌ها، ارزش‌ها و ایده‌آل‌ها - مجهز شده باشد که در لوای این است که

شخص انتخاب می‌کند، چگونه باشد؛

۶. پس از آن، برای مسئول واقعی بودن، به علت انتخابی که کرده تا از بعضی جنبه‌های ذهنی، آن‌طور

باشد که هست، شخص باید واقعاً برای داشتن اصول انتخابی اولیه که در لوای آنها چگونه بودنش را

انتخاب کرده، مسئول باشد؛

۷. اما برای این امر، او باید اصول اولیه را به طریقی مستدلانه، آگاهانه و قصدی گزینش کرده باشد.
۸. برای اینکه این طور باشد، شخص باید از قبل بعضی اصول گزینشی ثانوی (P2) را داشته باشد که با کمک آنها اصول اولیه را انتخاب کند.
۹. در اینجا در سیری قهقرایی گرفتار می شویم که انتها ندارد. اختیار خود-تعیین حقیقی غیرممکن است، چون محتاج کامل کردن واقعی دسته های بی نهایی می شود که از برگزیدن های اصول انتخابی است؛
۱۰. بنابراین مسئولیت اخلاقی واقعی غیرممکن است؛ زیرا همان گونه که در بند ۳ اشاره شد، محتاج خود-تعیینی واقعی است.^{۳۹}
- شاید به نظر برسد این برهان، تعبیه یا تدبیرسازی باشد؛ اما می توان آن را در شکل بهتری ارائه داد:
۱. در اصل، نمی توان انکار کرد که به علت وراثت و تجربیات اولیه زندگی که عواملی هستند که نمی توان شخص را مسئول آنها (اخلاقی یا هر نوع مسئولیت دیگری) دانست، شخص همان طوری شده که هست؛
۲. فرد در هیچ یک از مراحل بعدی زندگیش نمی تواند امید داشته باشد که با کوشش در تغییر دادن حالتی که در نتیجه توارث ژنتیکی و تجربیات اولیه زندگی از قبل شکل گرفته اند، برای وضعیتی که دارد، به مسئولیت پذیری اخلاقی نهایی یا واقعی نائل شود. برای اینکه هم طریق خاصی که شخص تحریک می شود تا کوشش کند خودش را تغییر دهد و هم درجه موفقیتش در کوشش برای تغییر، با کیفیتی معین می شوند که شخص از قبل در نتیجه وراثت ژنتیکی و تجربیات گذشته اش، شکل گرفته است و فقط بعد از به وقوع رساندن تغییرات خاص مقدماتی، هر تغییر دیگری که شخص می تواند به انجام برساند، به نوبه خودش، توسط وراثت ژنتیکی و تجربیات گذشته از طریق تغییرات اولیه، معین خواهد شد؛
۳. احتمال دارد که همه داستان این نباشد و ممکن است تغییراتی در وضع شخص پیش آید که نمی توان ریشه های آنها را در وراثت ژنتیکی و تجارب گذشته پیدا کرد، بلکه به تأثیر عوامل غیرجبری بستگی داشته باشند، اما بیهوده است که فرض کنیم عوامل غیرمتعین که شخص در برابر آنها هیچ مسئولیتی ندارد، می توانند به هر طریقی کمک کنند که شخص به طور واقعی برای وضعی که دارد، مسئول اخلاقی شود.^{۴۰}
- استراسون بعد از این، نقل قولی را از فردریک نیچه در تأیید سخن خود می آورد:
- علت خود بودن، بهترین خود متناقضی است که تاکنون درک شده و نوعی ویران و منحرف کردن منطق است؛ اما تکبر مفرط انسان او را به سوی گرفتار نمودن خودش و دقیقاً به این بی معنایی می برد. تمایل به

39- Strawson, *Freedom and Belief*, 24.

40- Strawson, *Free agent*, 361.

آزادی اراده در متافیزیکی‌ترین معنای کلمه که بدبختانه هنوز بر اذهان نیمه‌فرهیخته نفوذ دارد - تمایل به مسئولیت همه‌جانبه و نهایی برای افعال خود شخص و مبرّا ساختن جهان، نیاکان، شانس و جامعه - متضمن چیزی به جز همین علت خود بودن نیست.^{۴۱}

استراسون با این استدلال‌ها در پی آن است تا تبیین کند عملی که از سمت عامل انجام می‌شود، زمانی آزادانه صورت می‌گیرد که وقوع آن عمل، نیازمند دلایلی است و آن دلایل نیز ترکیبی از میل و باور هستند که به عنوان دلایل اولیه عامل برای انجام عمل شناخته می‌شود و اگر هر عملی بر اساس دلایل اولیه‌اش و در حقیقت به سبب باور و میل انجام گیرد، آن عمل آزادانه است و اگر شخصی بتواند درباره عملش این توضیحات را بدهد، یعنی به عبارتی خودش علت تمامی باورها و امیالی باشد که دلایل اولیه‌اش را می‌سازد، در نتیجه عامل آزاد محسوب می‌شود و عامل دارای اراده آزاد است؛^{۴۲} اما وقوع این رویدادها نیازمند تبیین است، چه بسا برای تبیین آنها به عنوان عملی که عامل انجام می‌دهد، لازم باشد به رویدادهایی که از قبل واقع شده‌اند، محتاج شویم؛ به همین دلیل، چنین تبیینی تسلسل است؛ یعنی به عبارت بهتر باید به دنبال تبیین دلایل یک انتخاب و سپس تبیین دلایل انتخاب دوم و سوم و الی بی‌نهایت باشیم.

همان‌طور که گفته شد، زمانی شخص دارای اراده آزاد است که بتواند مستقل از میل و باورش کاری را انجام دهد. اگر چنین چیزی وجود داشت، انسان دارای اراده آزاد است؛ درحالی که شخص نمی‌تواند خود-تعیین باشد و نمی‌تواند مستقل از میل و باورش کاری انجام دهد، در نتیجه غیرممکن است انسان دارای اراده آزاد باشد.^{۴۳} به عبارت بهتر استراسون نتیجه می‌گیرد که انسان برای اینکه بتواند اراده آزاد واقعی داشته باشد، باید علت بودن خودش باشد و برای اینکه واقعاً مسئول باشد در برابر آنچه انجام می‌دهد، بایستی مسئول ساختن خودش باشد؛ اما برای اینکه واقعاً مسئول انجام چیزی باشد، باید چیزی را در گذشته انجام داده باشد که مسئول آن باشد و این سیر ساختن خودش در زمانی قبل‌تر ادامه پیدا می‌کند و همین‌طور الی بی‌نهایت ادامه دارد و نهایتاً به دوران کودکی اولیه بازمی‌گردد، زمانی که طبیعت انسان توسط خودش شکل نگرفته باشد، بلکه محصول وراثت، تربیت قبلی و عواملی دیگر فراتر از کنترل شما باشد.

استدلال بنیادی بیان می‌کند چگونگی عمل انسان به چگونگی وجودش بستگی دارد و چگونگی وجودش دست خود شخص نیست، مگر اینکه شخص علت خودش باشد؛ اما کسی نمی‌تواند علت خودش باشد و از آنجا که آزادی فقط زمانی محقق می‌شود که چگونه بودن در کنترل خود انسان باشد، پس

41- Strawson, *Free agent*, 292.

42- Strawson, *Freedom and Belief*, 28-32.

43- Strawson, *Freedom and Belief*, 48.

کسی به معنای واقعی اختیار، نمی تواند آزاد باشد. برای روشن شدن بهتر این مطلب آن را با مثالی توضیح می دهیم: «سمیرا در روز جشن تولد دوستش یلدا قصد دارد او را سورپرایز کند. او که تمامی کارهای لازم و ضروری را برای انجام این کار تدارک دیده بود، تصمیم می گیرد برای خرید کیک تولد دوستش به شیرینی - فروشی برود. در حین بالا رفتن از پله های مغازه شیرینی فروشی متوجه حضور کودکی می شود که در گوشه ای از خیابان از سرما می لرزد. سمیرا که فقط مقدار کمی پول به همراه داشت، با دیدن این صحنه دچار شک و تردید می شود که پول را به کودک بدهد یا دوستش را که بعد از سال ها در روز تولدش او را می بیند، سورپرایز کند؛ البته سمیرا می تواند این موقعیت را نادیده بگیرد و فکر کند که اصلاً کودکی را در آنجا ندیده و با خود بگوید کار غیراخلاقی انجام نداده است. سمیرا لحظه ای تفکر می کند و سپس به سرعت به طرف کودک می رود و پول را به او می دهد و به سمت خانه برمی گردد. افراد زیادی این عمل سمیرا را تحسین برانگیز می دانند.»^{۴۴}؛ با این حال طبق آنچه که درباره استدلال استراسون خواندیم، در اینجا نیز او باید ادعا کند که سمیرا واقعاً مسئول اعمال خودش باشد و در نتیجه حقیقتاً مسئول هر دلیلی باشد که منجر به پرداختن پول به کودک شده است؛ اما به نظر نمی رسد سمیرا بتواند علت کارش باشد، سمیرا بر این باور است که کودک گرسنه است و با این پول می تواند برای خودش غذایی تهیه کند و این کار نیک، دلیلی برای انجام باورهای نیست که سمیرا به خاطر آنها بتواند واقعاً مسئول باشد. هیچ معنایی ندارد که سمیرا در باورهای خاص خودش، خود متعین باشد.

به نظر می رسد این کار به خاطر موقعیتی است که سمیرا در آن قرار داشته است، به علاوه امیال سمیرا برای انجام این عمل نیک، نتیجه خود-تعیین بخشی او نیست. شاید سمیرا سال ها پیش انتخاب آگاهانه ای داشته که همیشه به دیگران کمک کند و برای دیگران هر لطفی را انجام دهد؛ اما حتی اگر سمیرا بر اساس این انتخاب آگاهانه که در گذشته رخ داده، عمل اکنونش را انجام داده باشد، باز هم باید بنا به نظر استراسون، مسئول عمل خودش نباشد، زیرا این عمل مطابق با آنچه در گذشته رخ داده بود، انجام شده و سمیرا نمی تواند مسئول آن باشد؛ همچنین سمیرا بر اساس دلایل دیگری نیز عملش را انتخاب کرده و آن را انجام داده است، پس واقعاً مسئولش نیست. به این ترتیب این داستان با یک قالب جدیدی از باورها و امیال تکرار می شود و در نهایت به برخی از باورها و تمایلات اولیه ای می رسد که به طور کلی خارج از کنترل

۴۴- این مثال الهام گرفته از مثال گلن استراسون درباره شخصی است که قصد خرید شیرینی را دارد و در همان حین فردی نیز مشغول جمع آوری پول برای مؤسسه خیریه ای به نام آکسفام (oxfam) است. رجوع شود به:

Strawson, Freedom and Belief, p. vii.

Strawson, "The Unhelpfulness of Indeterminism", 455.

سمیرا و ناشی از ژنتیک، محیط، خانواده و... می‌شود.

در نهایت استراسون نتیجه می‌گیرد که انسان، همانی هست که هست و نمی‌تواند به شکلی تصور شود که به طریقی خودش را ساخته و می‌توان انسان را در رفتارهایش به گونه‌ای آزاد تصور کرد که هر پاداش و مجازاتی عمیقاً مناسب شخص یا عادلانه باشد.

ممکن است به نظر برسد که پاداش‌ها و مجازات‌ها عمیقاً یا ذاتاً شایسته انسان است. در عمل هم در اجتماعات انسانی تعداد زیادی از سازمان‌های گوناگون کیفری و حقوقی چه قانونی و یا خارج از قانون، به نظر قابل کنار گذاشتن نیستند؛ اما اگر کسی مفهومی از عدالت را در نظر بگیرد که برای سنت‌های دینی و فرهنگی ما مرکزیت دارد، پیامد برهان پایه این است که مفهوم بنیادی‌ای وجود دارد که در آن هیچ مجازات یا پاداشی هرگز عادلانه نیست، درست مانند این است که کسی را به خاطر سیاهی پوستش یا شکل صورتش مجازات کرده یا پاداش دهیم. ظاهراً نتیجه غیرقابل تحمل و غیرقابل اجتناب است.^{۴۵}

همان‌طور که دیدیم، استراسون برای اینکه شخص را واقعاً مسئول رفتارهای خودش بداند، استدلال می‌کند که شخص باید واقعاً مسئول نحوه بودنش باشد. این دیدگاه استراسون با چالش‌های زیادی روبه‌رو است که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم.

۴. چالش‌های پیش‌رو دیدگاه گلن استراسون درباره مسئله اراده آزاد

در بخش قبل، به بیان دیدگاه ناممکن‌گرایی گلن استراسون پرداختیم. وی معتقد بود که اختیار اختیارگرایانه یا معنای قوی از اراده آزاد ناممکن است، چه جبرگرایی صادق باشد و چه صادق نباشد. در آنجا گفتیم که استراسون، استدلال خود را استدلال بنیادین نامید و ایده‌ای که حامی استدلال بنیادین بود، آن است که اگر شخص دارای اختیار واقعی باشد، باید شخص علت خودش باشد، ولی علت خود بودن برای انسان‌ها امکان‌پذیر نیست؛ زیرا لازمه تحقق آن، این است که برخی از اعمال در خلال زندگی بدون علت یا انگیزه کافی روی دهند؛ علاوه بر این، او معتقد بود اختیار واقعی از آن جهت غیرممکن می‌باشد که نیازمند آن است که عامل واقعاً مسئول یا خود-متعین^{۴۶} باشد؛ درحالی‌که این باورها و امیال شخص است که عمل او را می‌سازد. از این‌رو، غیرممکن است شخص علت دلایل خودش باشد؛ زیرا برای داشتن دلایلی که فرد مسئول آن باشد، به تسلسل نامحدودی از دلایلی نیاز دارد که فرد برای هر انتخابش بدان نیازمند است، به همین دلیل شخص گرفتار یک تسلسل بی‌پایان می‌شود که هرگز به جایی ختم نمی‌شود.

45- Strawson, "The Impossibility of Moral Responsibility," 15-16.

46- self-determined.

بنابراین، خود متعین بودن شخص و مسئولیت اخلاقی نیز غیر ممکن است و با تعریفی که استراسون از اراده آزاد می‌دهد، هیچ عاملی هرگز آزادانه عمل نمی‌کند.^{۷۷} در واقع، استدلال استراسون بیان می‌کند که چگونگی عمل ما به چگونگی بودنمان بستگی دارد، پس برای تحقق آزادی واقعی یا مسئولیت نهایی در برابر اعمالمان، باید مسئول نحوه بودنمان باشیم؛ هرچند انسان نمی‌تواند از تمام جهات، مسئول بودن خودش باشد، مثلاً: قد، وزن، سن و جنسیت انسان، نمی‌تواند مسئول اینها باشد؛ اما حداقل باید مسئول نهایی برخی از ویژگی‌های اصلی روانی باشد یا به عبارت بهتر می‌تواند برخی از ویژگی‌های روانی خود را کنترل کند؛ اما در نگاه استراسون ما حتی نمی‌توانیم مسئول نهایی ویژگی‌های روانی خودمان باشیم. از استراسون می‌پرسیم که چرا ما نمی‌توانیم مسئول نهایی آنچه هستیم، باشیم؟، پاسخ او به ما این است که برای اینکه مسئول نهایی نحوه بودن خودمان باشیم، باید به گونه‌ای آگاهانه علت خودمان باشیم و این محال است؛ اما این سؤال هم چنان پابرجاست که چرا ما نمی‌توانیم علت آگاهانه خویشتن خودمان باشیم و این چیزی غیر ممکن برای ماست؟. همان طور که در بخش قبل گفتیم، استراسون در پاسخ به این سؤال، معضل تسلسل را مطرح کرد. در آنجا بیان کردیم مشکل اینجاست که هیچ نقطه آغازی را نمی‌توان پیدا کرد که شخص در آن نقطه، دارای ماهیتی خاص باشد تا اساس افعالی که شخصیت‌های بعدی وی را می‌سازند، قرار گیرد؛ به عبارت دیگر برای اینکه شخص مسئول نهایی آنچه هست، باشد، باید علت بالذات باشد و به نظر می‌رسد تنها موجودی که در عالم علت بالذات خودش هست، خداوند است و موجودات محدودی، مانند ما هیچ وقت نمی‌توانند علت بالذات خود باشند؛ زیرا یا لازمه آن یک تسلسل پوچ و بی‌فایده است و یا مستلزم پذیرش علت‌هایی است که معلول نیستند و می‌دانیم که اعمال نامعلول با مشکل تصادفی بودن روبه‌رو هستند.

پس با توجه به آنچه گفته شد، از نگاه استراسون انسان توانایی این را ندارد که به صورتی تغییر کند که از منظر اخلاقی مسئول آنچه انجام می‌دهد و آنچه که هست، باشد. چگونگی هستی انسان نهایتاً پیامد شانس است، حالا چه شانس خوب و چه بد را داشته باشد.^{۷۸} بنابراین معلوم می‌شود که در مرکز استدلال بنیادین مشکل تصادف و شانس قرار دارد.

اشاره کردیم که گلن استراسون از محال بودن مفهوم علت بالذات صحبت می‌کند و آن را با عنوان

۷۷- رجوع شود به:

Strawson, "The Impossibility of Moral Responsibility," 15-16.

۷۸- ر.ک:

Strawson, "The Impossibility of Moral Responsibility," 15-16.

استدلال بنیادین شناختیم. ایده استراسون در این استدلالش، به این بیان برمی‌گشت که داشتن اراده آزاد از نوع اختیارگرایانه (معنای قوی) نیازمند آن است که شخص علت بالذات باشد؛ اما علت بالذات بودن برای انسان‌ها ممکن نیست، پس اراده آزاد اختیارگرایانه برای انسان‌ها ناممکن است. حال در میان فلاسفه مسلمان، این مسئله؛ یعنی محال بودن علیت بالذات بودن انسان‌ها نیز مطرح می‌شود، برای نمونه: فارابی علیت بالذات را به معنای دقیق آن برای انسان‌ها محال می‌داند، با این تفاوت عمده که او این تسلسل را در نهایت به اراده الهی می‌کشاند و خود را از محذور این تسلسل می‌رهاند.^{۴۹}

فارابی، ابن سینا و ملاصدرا؛ هر سه بر این نکته تأکید می‌کنند که انکار ضرورت علی نه تنها ما را به اختیار واقعی نمی‌رساند؛ بلکه دچار معضل تصادف می‌کند. معضل تصادف ارتباط محکمی با مفهوم علت بالذات دارد؛ محال است که انسان‌ها به معنای واقعی علت بالذات باشند.

اگر کسی گمان کند که دلیل اختیار او این است که هرچه اراده کند، انجام می‌دهد و هرچه می‌خواهد، اختیار می‌کند، در جواب می‌گوییم آیا غیر از این است که در ابتدا اختیار در او نبوده و بعداً پدید آمده است؟ و اگر غیر حادث باشد، برای هر حادثی پدیدآورنده‌ای است. بنابراین، اختیارش محصول علتی است که به آن ضرورت بخشیده و نیازمند محدثی است که آن را ایجاد کرده باشد. در این صورت: یا ۱. خودش اختیار را ایجاد کرده که این فرض منجر به تسلسل می‌شود؛ و یا ۲. وجود اختیار در او به اختیار خودش نیست که در نتیجه، به اختیار ازلی حق تعالی ختم می‌شود؛ اما اگر آن را منتهی به اختیار موجود حادث کنیم، همین سخن تکرار می‌شود.^{۵۰}

در این عبارات، فارابی چند مطلب مهم را بیان می‌کند:

۱. آنکه اراده یا اختیار آدمی مثل هر پدیده دیگری در عالم، پدیده‌ای معلول است، پس نیازمند علت است؛

۲. علت باید این پدیده ممکن را به مرحله ضرورت برساند تا به منصه ظهور برساند؛

۳. اینکه اگر این پدیده محصول پدیده دیگری از همان نوع باشد، با معضل تسلسل روبه‌رو خواهیم شد.

نتیجه این بررسی، این است که اراده آدمی در نهایت به اراده‌ای بیرون از او منتهی می‌شود که همان اراده الهی است: «اراده در ما ذاتی نیست؛ بلکه از خارج بر ما وارد می‌شود، از این‌رو، هر اراده، خواست، فعل، ادراک عقلی و حرکتی که داریم، بالقوه است نه بالفعل و به علت تعیین‌گر و مخصصی محتاج است

۴۹- فارابی، فصوص الحکم، ۹۲.

۵۰- فارابی، فصوص الحکم، ۹۲.

تا یکی از این دو طرف را به فعلیت برساند».^{۵۱}

دلیل ابن سینا واضح است، اراده انسان هم چون دیگر رویدادهای جهان، از جمله ممکنات و برای تحقق به علت تامه نیازمند است. علت تامه اراده را نمی توان در خود اراده پیدا کرد؛ زیرا مفهوم علیت بالذات تنها بر خدا صدق می کند، نه بر انسان. از این رو، ارجاع اراده به اراده دیگر محذور تسلسل را در پی خواهد داشت: «وجود اراده های ما مسبوق به عدم است و هر موجود حادثی علتی دارد؛ پس هر کدام از اراده های ما علتی دارد، ولی علت آن اراده، اراده ای دیگر است و تا بی نهایت تسلسل یابد، این چنین نیست؛ بلکه اموری است زمینی یا آسمانی که از خارج عارض می شود و امور زمینی به امور آسمانی منتهی می شود».^{۵۲} فلاسفه مسلمان برای حل این گونه معضلات، به سازگارگرایی روی آورده اند، یعنی معتقد شده اند که آزادی و ضرورت، نافی یکدیگر نیستند. اراده آدمی مثل هر رویداد دیگری در جهان، محصول یک فرایند علی ضروری است؛ اما این زنجیره علت ها در آخر باید به علت العلل یا خدا منتهی شود. در سخنان این گروه از فلاسفه، به طور مرتب با مفهوم اختیار واقعی روبه رو می شویم. اختیار واقعی فقط درباره خدا صدق می کند و نه انسان. آنچه درباره آدمی تحقق پذیر است، اختیار به معنای واقعی نیست: «قدرت (اختیار) ما در عین قوه و امکان، ولی در خدا عین فعلیت و وجوب است. فعل اختیاری به معنای واقعی جز در واجب- الوجود محقق نمی شود و همه کس غیر از او تنها مضطربایی در هیئت مختار هستند».^{۵۳}

ابن سینا نیز تنها خدا را به معنای واقعی آزاد می داند:

«وقتی می گوئیم خدا قادر مختار است، منظورمان معنای متعارف در میان مردم نیست، بلکه معنایش این است که او به نحو بالفعل و بی زوال چنان است. مختار نزد عرف مردم به معنای مختار بالقوه است که برای خروج اختیارش از قوه به فعلیت، محتاج مرجع داعی بیرونی یا درونی است، به همین دلیل است که مختار از ما در حکم مضطر است، اختیار اول تعالی به هیچ داعی و خیر ذاتی مبتنی نیست؛ لذا، خدا در فعلش مجبور نیست و افعالش هیچ داعی غیر از ذات و خیر ذاتی ندارد و در آنجا مثل ما دو قوه در تنازع با هم وجود ندارد».^{۵۴}

از نظر ابن سینا وقتی که داعی و انگیزه فاعل، امری بیرونی باشد، نمی توان به معنای واقعی او را آزاد دانست. داعی و انگیزه زمانی برای فاعل ذاتی به شمار می آید که علت بالذات باشد و تنها موجودی که

۵۱- ابن سینا، الهیات شفاء، ۱۷۰.

۵۲- ابن سینا، النجاء، ۴۲۵.

۵۳- ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ۳۱۳.

۵۴- ابن سینا، التعليقات، ۵۰-۵۳.

علّت بالذات است، خداست؛ لذا تنها خدا به معنای واقعی آزاد است.

آزادی تنها صفت افعالی‌ای می‌تواند باشد که بر پایه دلیل انجام می‌شود، نه افعالی که از روی عادت و بدون توجه و یکباره انجام می‌گیرد. تنها زمانی شخص اقدام به انجام عمل می‌کند که آن عمل بر پایه دلیل انجام شود و برای افعال تصادفی نیازی به چنین اتصالی میان چگونگی عمل و نحوه بودن آن نیست؛ برای اعمال تصادفی هیچ تبیین عقلی وجود ندارد، به همین دلیل گفتیم: استدلال بنیادین معقولیت فعل آزاد را به چالش می‌کشاند؛ به این معنا که اگر کسی بخواهد مسئول آنچه که هست باشد، باید نحوه بودنش را هم خودش انتخاب کرده باشد و این بدین معنی نیست که فرد تنها باید علّت نحوه بودنش باشد، بلکه بدین معناست که شخص آگاهانه و بدون واسطه، چگونگی بودن خودش را انتخاب کرده باشد و علّت آن باشد. از نظر نویسنده، این بخش از صحبت‌های استراسون که درباره قد، سن، جنسیت و مثال‌هایی نظیر این که لازمه و زیربنای حیات انسانی است و انسان هیچ دخل و تصرفی در آنها ندارد، کاملاً درست است؛ اما این تنها یک بخش از ماجرای انسان است، بخش دیگر آن، شامل ویژگی‌های روحی و روانی و مسائلی از این قبیل است که به زعم استراسون ما نمی‌توانیم در این قبیل مسائل نیز علّت خودمان باشیم. مشکل ما با استراسون از همین جا شروع می‌شود که او نقش عاملیت انسان را در انتخاب‌هایش به‌طور کلی نادیده می‌گیرد. انتخاب‌های انسان می‌تواند نامتعیّن باشد؛ ولی در عین حال تحت کنترل عامل باشند؛ عامل می‌تواند آنها را بنا به دلایلی که نشأت گرفته از عقل و آگاهی و هدف‌مندی است، انتخاب کند و آنها را انجام دهد. به‌طور کلی شاید تصور عده‌ای بر این باشد که اگر اراده‌های انسان نامتعیّن باشد، کنترل انجام اعمالش از دست وی خارج می‌شود، اما این برخلاف تصور رایج آزادی‌خواهانه انسان است؛ زیرا عمل تصمیم‌گیری همیشه با عدم تعین همراه است؛ چون اگر قرار باشد عمل شخص از قبل مشخص شده باشد، دیگر انتخابی وجود ندارد و بحث درباره محال بودن یا نبودن - تحقق آن در خارج دیگر معنایی ندارد؛ پس به زعم نویسنده، عدم تعین یکی از ویژگی‌های اصلی انتخاب کردن است؛ به‌طور مثال دانشجویی می‌خواهد از میان اساتید، یکی را به‌عنوان استاد راهنمای خود برگزیند و شخص، غالباً بر طبق دلایلی که در ذهنش وجود دارد، دست به انتخاب می‌زند. در اینجا من به‌عنوان فاعل، یکی را متناسب با دلایلم انتخاب می‌کنم؛ این بدین معناست که حتی اگر من دچار شک و تردید در مورد او باشم، این تردید تا لحظه انتخاب همراه من خواهد بود و ممکن است بارها به اساتید دیگر هم فکر کرده باشم؛ اما این من هستم که بر تمام شک و تردیدها فائق می‌آیم و یکی را انتخاب می‌کنم. بنابراین، تا زمانی که من به لحظه تصمیم‌گیری نرسیده‌ام، این عدم تعین‌ها همراه من خواهد بود؛ اما نکته مهمی که در این مطلب نهفته، این است که اینها مانعی برای انتخاب و تصمیم‌گیری و مسئولیت من در قبال انتخاب‌هایم نمی‌شود؛ زیرا من به‌عنوان عامل، رأی خود را

اعمال می‌کنم، پس باید قبول کنم که اگر بخواهم مسئولیت تصمیم‌هایم را بر عهده بگیرم، باید توانایی کنترل تمام سیستم‌های عصبی خودم را در رابطه با آن انتخاب مذکور در دست بگیرم؛ درحالی‌که این تصویری غلط و نادرست است. برای اینکه انتخاب‌های من تصادفی نباشد، نیازی نیست به محلی که عدم-تعیین از آنجا نشأت می‌گیرد، رجوع کنم و آنها را مجبور کنم که به مسیر خاصی بروند، به عبارت بهتر، برای متحقق شدن اعمال هدف‌مندانه به کنترل تمام شرایط نیازی نیست؛ هرچند باید قبول کنیم که گاهی عدم-تعیین انتخاب‌های ما را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، اما این دلیل نمی‌شود که در همه موارد این‌گونه باشد.

در مثال انتخاب اساتید گفته شد که شخص پس از بررسی تمام دلایل خودش اعم از: میزان توانایی و تسلط فرد بر موضوع، تجربه، وقت و... یکی را انتخاب می‌کند. اکنون فرض کنید بر اثر جهش کوانتومی در مغزش، استاد دیگری را اعلام می‌کند. در اینجا می‌گوییم شخص اصلاً انتخابی انجام نداده است، چون هیچ‌یک از شرایط انتخابی، آگاهانه، عقلی و... در عمل موجود رخ نداده است؛ اما دلیلی نداریم که به صرف این مثال که به صورت تصادفی رخ داده، این نتیجه را تعمیم دهیم که در همه نمونه‌ها، انتخاب‌های ما تحت چنین شرایطی انجام می‌شود؛ زیرا من به صورت آگاهانه و عامدانه، هدف‌مند دست به انتخاب می‌زنم، پس باید میان برخی از نمونه‌ها تفاوت قائل شویم که آنها تصادفی انتخاب نمی‌شوند.

علاوه بر این، اشکال اساسی که از نظر نویسنده می‌تواند کلیت استدلال بنیادین استراسون را زیر سؤال ببرد، خلط میان دلیل^{۵۵} و علت^{۵۶} است. علت همیشه در برابر معلول به کار می‌رود، مثلاً: وقتی گفته می‌شود آتش علت و حرارت معلول آن است یا نیروی جاذبه، علت سقوط اجسام معلول است، بنابراین، این کلمه «علت» را درباره پدیده‌های عالم خارج به کار می‌بریم که سخن از ایجاد، سببیت و تأثیر و تأثر موجودات بر یکدیگر است؛ اما کلمه «دلیل» درباره مفاهیم ذهنی انسان به کار می‌رود؛ استدلال استراسون متکی بر این است که ارتباط علی میان دلایل و عمل اشخاص برقرار کند؛ درحالی‌که دلایل لازم نیست که به عنوان علت تلقی شوند. همان‌طور که در ادامه خواهیم گفت شخص می‌تواند اراده آزاد داشته باشد؛ درحالی‌که دلایل علت عملش نیستند و تنها تبیین‌گر هستند. بنابراین به صرف اینکه میان دلایل و علت رابطه علی برقرار کنیم، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که اراده آزاد شخص غیرممکن است؛ به همین ترتیب یکی دیگر از پایه‌های استدلال بنیادین استراسون تضعیف می‌شود.

تسلسلی که قلب استدلال استراسون است، با این بیان که دلایلی که عامل برای انجام عمل دارد، باعث می‌شود آن عمل انجام شود، تضعیف می‌شود؛ زیرا همان‌طور که توضیح دادیم، این دلایل به معنای علت

55- Reason

56- Cause

نیست و این بدین معناست که برای داشتن اراده آزاد، لازم نیست شخص، علت خودش باشد که دچار تسلسل شود، بلکه لازمه این بحث آن است که شخص چون به عنوان یک عامل با تکیه بر دلایلش عملی را انجام می‌دهد، نه تنها اراده آزاد دارد، بلکه مسئولیت اخلاقی عملش را نیز بر عهده دارد؛ به عنوان مثال فرض کنید گروهی می‌خواهند در جنگی شرکت کنند، اما هیچ‌کدام حاضر نیستند که پیش قدم شوند، به سراغ هر کدام که می‌روند و از آنها می‌پرسند چرا حمله نمی‌کنید، می‌گویند تا دیگری حمله نکند، من حمله نخواهم کرد. شخص اول چنین می‌گوید، بعد شخص دوم و سوم و... همین‌طور ادامه پیدا می‌کند و هیچ اقدامی صورت نمی‌گیرد؛ همین مثال را درباره استدلال استراسون در نظر بگیرید. وی بر این باور است که اگر قرار باشد شخصی مسئول اعمال خودش باشد و اراده آزاد داشته باشد، باید مسئول دلایل آن هم باشد و آن دلایل نیز موجود باشد و همین سیر قهقرایی به بی‌انتهایی می‌رسد و به هیچ‌جا ختم نمی‌شود، چون نیازمند تکمیل رده‌های بی‌نهایت قبل‌تر است؛ در این صورت، قاعدتاً نباید عملی رخ دهد، چه برسد به اینکه بخواهد آن عمل هم از آزادی و اراده انسان نشأت بگیرد.

قبلاً نیز گفته شد، ما هر چقدر هم که نتوانیم خالق انگیزه‌ها و شخصیت‌های آغازین خودمان باشیم، اما آیا شخص در بزرگسالی هم نمی‌تواند انتخاب کند؟ هم سازگارگرایی مثل دنت، هم اختیارگرایی مانند کین؛ و حتی عصب‌شناسی مانند لیبت (با حق و تو)، بر این باورند که شخص وقتی به بلوغ فکری می‌رسد، به گونه‌ای آزادانه شخصیت خود را تغییر می‌دهد و دست به انتخاب‌های مختلفی می‌زند؛ بنابراین آنچه که گلن استراسون بر آن اصرار دارد، توجیه منطقی ندارد.

منابع

- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. الهیات شفاء. تحقیق ال‌اب قنواتی و سعید زاید، مقاله‌الرابعه، فصل ثانی، قاهره: دارالکاتب العربی للطباعة و النشر، ۱۳۹۵.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. النجاة. به کوشش: محمد تقی دانش‌پژوه، جلد دوم، تهران: بی‌نا، ۱۳۷۷.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. التعليقات. تحقیق از عبدالرحمن بدوی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴.
- فارابی، ابونصر. فص‌وص الحکم. قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۵.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، جلد ۶، داراحیا التراث العربی، ۱۹۸۱.

Strawson, Galen. *Freedom and Belief*. New York: Oxford University Press, 1986.

Strawson, Galen. "Consciousness, Free Will and the Unimportance of Determinism." *Journal Inquiry: An*

Interdisciplinary Journal of Philosophy, Volume 32, 1989, Issue 1, 3-27.

Strawson, Galen. "The Unhelpfulness of Indeterminism." *Philosophy and Phenomenological Research* 60 (1): 153.

Strawson, Galen. "Your Move: The Maze of Free Will." *The New York Times*. Available at: <http://opinionator.blogs.nytimes.com>.

Strawson, Galen. "Free Agent." *Philosophical Topics* 32: 361.

Strawson, Galen. "Consciousness, Free Will, and the Unimportance of Determinism." *Inquiry* 32, Volume 32, Issue 1: 9.

Strawson, G. "The Bounds of Freedom." In *The Oxford Handbook of Free Will*, edited by R. Kane, 443. Oxford: Oxford University Press, 2002.

Strawson, Galen. "The Impossibility of Moral Responsibility." *Philosophical Studies: An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, Vol. 75, No. 1/2, 15-16.

Kelsey, Eli Benjamin. "Freedom and Forfeiture: Responding to Galen Strawson's Basic Argument." PhD thesis, Georgia State University, 2008.

Transliterated Bibliography

Fārābī, Abū Naṣr. *Fuṣūṣ al-Ḥikam*. Qum: Intishārāt-i Bidār, 1985/1405.

Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *al-Nijāh*. researched by Muḥammad Taqī Dānishpazhūh, Tehran: s.n. 1999/1377.

Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *al-Ta’līqāt*. researched by ‘Abd al-Raḥmān Badawī, Qum: Maktab al-I‘lām al-Islāmī, 1984/1404.

Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *Ilāhiyāt al-Shifā’*. researched by al-Ab Qanawātī va Sa’id Zāyid, al-Maqālīh al-Rābi‘a, Faṣl-i Thānī, Cairo: Dār al-Kātib al-‘Arabī li-l-Ṭibā‘a wa-al-Nashr. 1975/1395.

Mulāṣadrā, Ṣadr al-Dīn Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Ḥikma al-Muta‘āliya fī al-Asfār al-‘Aqliya al-Arba‘a*. Dār Ihya’ al-Tūrāth al-‘Arabī, 1981/1401.